

گذار پساوستفالیایی و نقش آفرینی شرکت های چند ملیتی در نظم حقوقی فراملی

رحیمه کامل^۱ عبدالحسین شیروی^{۲*} مهرداد ناظمی^۳ حمید بذریچ^۴

چکیده

در عصر حاضر ما در بحبوحه یک تحول عمیق سیستمی و گذار به نظم جهانی پساوستفالیایی هستیم که با دگرگونی مفهوم اقتدار سیاسی و تمایز گسترده بین حوزه های عمومی و خصوصی به منصفه ظهور می رسد. ظهور یک نظم فراملی پیامدهای مهمی برای شرکت های چند ملیتی از نظر عمق دخالت آن ها در سیاست بین المللی و نحوه تدوین استراتژی خواهد داشت. شرکت های چند ملیتی تابع این نظم نوین محسوب می شوند. قوانین فراملی زمینه مناسبی برای توسعه حاکمیت شرکتی و مسئولیت اجتماعی شرکتی در سرتاسر جهان است، جایی که شرکت های چند ملیتی جایگاه مرکزی دارند. جایگاه شرکت های چند ملیتی در این برهه تغییر یافته و نه تنها تابع این نظم حقوقی نوین قلمداد میشود بلکه در فرایند تشکیل آن نقش خواهد داشت. پژوهش حاضر به بررسی جایگاه این شرکت ها در نظم حقوقی فراملی و مشارکت رو به رشد این شرکت های در حاکمیت جهانی به عنوان موضوع و واضح حقوق بین الملل می پردازد. در این پژوهش ابتدا به چالش های نظم پساوستفالیایی و پیامدهای آن برای رفتار فعلی شرکت های چند ملیتی اشاره نموده و در ادامه نقش بازیگران خصوصی در حکمرانی جهانی در پرتو حقوق فراملی را مرور کرده و چالش های تنظیم مقررات برای شرکت های چند ملیتی مورد بحث قرار می دهیم. مفروض است که این تحولات نشان دهنده یک تغییر پارادایم در حال ظهور است که به اندیشه نگارنده نظم نوین حقوقی فراملی است.

واژگان کلیدی: شرکت های چند ملیتی، حقوق فراملی، بازرگانی بین المللی، پساوستفالیایی



فصلنامه

پژوهش های

روابط بین الملل،

دوره نهم، شماره

سوم، شماره پیاپی

سی و نهم، پاییز

۱۳۹۸

۱. دانشجوی دوره دکتری، گروه حقوق، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

۲. استاد تمام، گروه حقوق، دانشکده فارابی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

* ashiravi@ut.ac.ir

۳. استادیار، گروه حقوق، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

۴. استادیار، گروه حقوق، واحد هشتگرد، دانشگاه آزاد اسلامی، هشتگرد، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۲

فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره نهم، شماره پیاپی سی و نهم، صص ۴۲۸-۴۰۷

شرکت چندملیتی محصول دوره پس از جنگ جهانی دوم است و به نظر می‌رسد تا قبل از ۱۹۶۰ این اصطلاح درجایی مورد استفاده قرار نگرفته است. در سال‌های دهه ۱۸۶۰ شرکت‌هایی به وجود آمدند که در آن سوی مرزهای کشور خود شروع به تولید کردند. برای مثال شرکت‌هایی چون "سینگر"، "وستینگهاوس الکترونیک" و... در آن دوران کارخانجات تولیدی در دیگر کشورها داشتند. ضمناً شرکت‌های نفتی همچون "رویال داچ شل" از نمونه‌های پیشگام این نوع شرکت‌ها بودند. گرچه زمان ظهور این شرکت‌ها در سطح وسیع، اواسط قرن بیستم می‌باشد. اگرچه در طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، احساسات ناسیونالیستی در جهان سوم یک سری اعتراضات را علیه فعالیت این شرکت‌ها به همراه داشت، اما حکومت‌ها دریافتند که می‌توانند با تدوین مقررات محدود کننده، امتیازاتی را از این شرکت‌ها بگیرند. از این رو انگیزه برای حضور این شرکت‌ها از سوی کشورهای جهان سوم بیشتر شد. شرکت‌های چندملیتی نهادهای اقتصادی و بازیگران جدید عرصه بین‌الملل هستند که عملیات و فعالیت‌های آن‌ها نه تنها از مرزهای جغرافیایی، بلکه از مرزهای قانونی و قضایی دولت‌های ملی فراتر رفته است. از آن جهت که شرکت‌های چندملیتی در قلمرو حوزه‌های قضایی متعدد ملی فعالیت می‌کنند و ساختارهای سازمانی پیچیده‌ای دارند که شامل سلسله‌مراتب متعدد حاکمیت شرکتی می‌باشد، مسئله تنظیم مقررات مربوط به آن‌ها را بسیار دشوار می‌کند. ماهیت پیچیده وضعیت حقوقی شرکت‌های چندملیتی و مشکلات متعاقب آن در انطباق آن‌ها با مقررات ملی وضعیت حقوقی سیالی را ایجاد می‌کند که به نوبه خود توجیهی برای ورود یک رژیم حقوقی جهانی را فراهم می‌نماید. در حالی که شرکت‌های چندملیتی اشخاص حقوقی و دارای شخصیت شرکتی هستند، با توجه به ماهیت تجاری آن‌ها، قوانین داخلی اغلب خود را در موقعیت مناسبی برای تنظیم آن‌ها نمی‌بینند. ماهیت شرکت‌های چندملیتی به گونه‌ای است که همه آن‌ها فراگیر هستند، اما نمی‌توان آن‌ها را در مکان خاصی محصور کرد، آن‌ها اغلب موفق می‌شوند با بهره‌گیری از شکاف‌های موجود در چارچوب قانونی یا با انحراف مسئولیت نسبت به شرکت‌های تابعه، از کنترل دموکراتیک و قضایی هر کشور خاصی و حتی از هرگونه مسئولیتی فرار کنند. شیوه سازمانی مادر-

فرعی که بیشتر شرکت‌های چندملیتی از آن پیروی می‌کنند، اغلب مسئولیت‌پذیری آن‌ها را محدودش می‌کند و آن را نامشخص می‌کند. در این فضا، جستجوی مکانیسم‌های نظارتی جایگزین برای شرکت‌های چندملیتی ضروری است تا بتوان یک رژیم پاسخگوی مؤثر ایجاد کرد. به دلیل محدودیت‌های موجود در حوزه‌های قضایی مبدأ و میزبان که به‌طور مؤثری شرکت‌های چندملیتی را تنظیم می‌کنند و همچنین ماهیت ذاتاً نرم حقوق بین‌الملل عمومی پیرامون این موضوع به‌طور فزاینده‌ای نیاز به ایجاد یک چارچوب جامع برای مقررات شرکت‌های چندملیتی وجود دارد که می‌تواند از این محدودیت‌ها جلوگیری کند و این همان نقطه‌ای است که رویکرد حقوق فراملی در آن ظهور می‌نماید و منطق حقوق فراملی برای قدم گذاشتن در این زمینه قوت می‌گیرد. علاوه بر این، نهادهای خصوصی از جمله شرکت‌های بین‌المللی که اساساً بازیگران غیردولتی هستند اغلب تعهدات حقوق بشری را در نظر نمی‌گیرند. در این زمینه حقوق فراملی می‌تواند به عنوان یک ابزار مهم نظارتی عمل کند و مداخلات قانونی لازم برای پاسخگو نمودن شرکت‌های چندملیتی ارائه دهد. از طرفی دیگر شرکت‌های چندملیتی با تغییر در الگوی نقش آفرینی عمق دخالتشان در سیاست بین‌المللی و نحوه تدوین استراتژی را تغییر و گسترش داده‌اند به شکلی که در چارچوب نظم پساوستفالیایی شرکت‌های چندملیتی هم تابع این نظم نوین فراملی محسوب می‌شوند و هم در شکل‌گیری آن مشارکت می‌نمایند.

سوالات: ۱. آیا گذار حقوقی پساوستفالیایی تأثیری بر نظم حقوقی فراملی داشته است؟ ۲. چه عواملی در موفقیت یا عدم موفقیت شرکت‌های چند ملیتی در تطابق با نظم حقوقی فراملی نقش داشته‌اند؟ ۳. آیا شرکت‌های چند ملیتی می‌توانند به‌عنوان عاملی برای اصلاح و تعدیل نظم حقوقی فراملی عمل کنند؟ فرضیات: ۱. گذار حقوقی پساوستفالیایی منجر به تغییرات قابل توجهی در ساختار نظم حقوقی فراملی شده است. ۲. شرکت‌های چند ملیتی به عنوان عوامل اقتصادی و حقوقی، در تطابق با نظم حقوقی فراملی نقش مهمی ایفا می‌کنند. ۳. توانایی شرکت‌های چند ملیتی در ایجاد تغییرات و تأثیرگذاری بر نظم حقوقی فراملی، به میزان همکاری آن‌ها با ارکان حقوقی داخلی و بین‌المللی وابسته است.

۱. شرکت‌های چندملیتی و چالش عدم وجود مقررات شرکتی در حقوق بین‌الملل

بخش فزاینده‌ای از تجارت در داخل هر کشور توسط شرکت‌هایی انجام می‌شود که خارج از مرزهای آن تحت مالکیت و کنترل هستند و اغلب در دهه‌ها کشور تجارت می‌کنند. مهم‌تر از سرمایه‌ای که شرکت‌های چندملیتی به ارمغان می‌آورند انتقال فناوری، آموزش منابع انسانی و دسترسی به بازارهای بین‌المللی است. آنچه باعث اهمیت ویژه شرکت‌های چند ملیتی می‌شود در وهله‌ی اول قدرت اقتصادی چشمگیر این شرکت‌هاست، بدین شکل که قدرت اقتصادی شرکت‌های چندملیتی اغلب بسیار بزرگ‌تر از کشورهایی است که با آن‌ها سروکار دارند به عنوان مثال درآمد سالانه جنرال موتورز بیشتر از تولید ناخالص داخلی بیش از ۱۴۸ کشور است؛ در حالی که درآمدهای وال مارت از مجموع تولید ناخالص داخلی کشورهای جنوب صحرای آفریقا، به استثنای آفریقای جنوبی و نیجریه، فراتر می‌رود. جای تعجب نیست که شرکت‌های چندملیتی اغلب از قدرت اقتصادی خود برای ایجاد یک زمین بازی نابرابر استفاده می‌کنند تا از مالیات یا رفتار نظارتی ویژه برخوردار شوند. از زمان پیدایش شرکت‌های چندملیتی در قرن شانزدهم میلادی، به تدریج نقش آن‌ها در عرصه تجارت بین‌الملل توسعه یافت؛ به نحوی که در چند دهه اخیر، جایگاه غیرقابل انکاری را نه تنها در اقتصاد بین‌الملل، بلکه حتی در روابط بین‌المللی نیز کسب کرده‌اند. مشکل اصلی با شرکت‌های چندملیتی، شکاف حاکمیتی مسئولیت‌پذیری ناشی از عدم وجود مقررات شرکتی حقوق بین‌الملل است. در حقوق بین‌الملل سنتی، شرکت‌های چندملیتی حائز حقوق هستند اما تعهدی ندارند؛ بنابراین، در عمل، شرکت‌های چند ملیتی فقط تابع قوانین داخلی کشورهای مختلف هستند که در آن فعالیت می‌کنند. از آنجایی که دولت‌ها برای جذب سرمایه‌گذاری از شرکت‌های چندملیتی با یکدیگر رقابت می‌کنند، چارچوب نظارتی قابل اعمال برای این شرکت‌ها به جای تقویت، تمایل به تضعیف دارد (Menno, 2014:36).

۲. گذار از نظم بین‌المللی وستفالیایی و دولت محور، آغاز عصر نقش آفرینی

شرکت‌های چندملیتی

نظم بین‌المللی وستفالیایی یک سیستم منسجم با ساختاری کاملاً تعریف شده است. اول اینکه این نظم کاملاً دولت محور بوده: دولت‌ها تنها بازیگران سیاست بین‌الملل و تنها موضوعات حقوق بین‌الملل عمومی می‌باشد، دوم اینکه در این نظم تمایز آشکاری بین حوزه عمومی سیاست و دولت و حوزه خصوصی بازار وجود دارد و ذاتاً جغرافیایی مبتنی بر مرزها، صلاحیت و حاکمیت سرزمینی منحصر به فرد است. نظم کنونی بین‌المللی، جهان را دستخوش مرزبندی‌های حاکمیتی دولت محور نموده است. در چنین نظمی، دولت‌ها به عنوان بازیگران منحصر سیاست بین‌الملل بیگانه تابعان حقوق بین‌الملل قلمداد می‌شوند. اقتصاد بین‌المللی در این نظم مجموعه‌ای از بازارهای ملی تعریف شده به لحاظ سرزمینی است که در آن معاملات بین‌المللی به شکل جریان‌های مرزی گسسته در حال انجام است (Castell, 1996). شرکت‌های چندملیتی در چارچوب این نظم دولت محور و مرز بنیان، شامل مجموعه‌ای از شرکت‌های ملی می‌باشد که هر یک از آن‌ها تابع نظم و قانون دولتی هستند که در آن ثبت شده‌اند و شخصیت حقوقی یافته‌اند (Vagts, 1970). در ادبیات حقوقی شرکت‌های چند ملیتی این باور نهادینه گشته است که تجارت بین‌المللی در کانتکست نظم وستفالیایی دولت بنیان و مرز محور صورت می‌پذیرد. در این نگرش شرکت‌های چندملیتی شرکت‌هایی هستند که در یک دولت مستقر بوده و تحت قوانین چندین دولت اداره می‌شوند (Lilienthal, 1960). تکامل تدریجی و تحول شرکت‌های چندملیتی ریشه در عملکرد و رفتار آن‌ها با دولت‌های میزبان و مادر دارد که بیانگر این مهم است که هدف غایی ژئوستریسم تلاشی مبنی بر همکاری متقابل شرکت‌های فرعی و شرکت‌های مقرر در جهت معرفی استانداردی جهانی است (Perlmutter, 1969).

در عصر حاضر ما در بحبوحه تغییرات عمیق در سیستم اقتصاد جهانی و سیاست جهانی هستیم، گذار به نظم فراملی یا پسوستفالیایی که با گذار از قرون وسطی به عصر مدرن در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی قابل مقایسه است (Kobrin, 1998). سه جنبه از این گذار به طور مستقیم با مشکلات حاکمیت اقتصادی مرتبط است: تقسیم قدرت سیاسی.

انتشار مرز بین حوزه عمومی و خصوصی؛ و تغییر در ماهیت و معنای فضای جغرافیایی که نقش شرکت‌های چندملیتی در این گذار غیرقابل چشم پوشی است. گذار از نظم وستفالیایی و آغاز نظم فراملی آثار عدیده‌ای بر شرکت‌های چندملیتی دارد. به موازات کم اهمیت شدن نقش مرزها در فرایند این گذار، سازمان‌ها و نهادهای شبکه‌ای و گسترده از اهمیت روزافزونی برخوردار می‌شوند. شرکت‌های چندملیتی در این نظم نوین با تابعان و بازیگران متعددی علاوه بر دولت‌ها در ارتباط هستند از جمله سازمان‌های مردم نهاد و دیگر سازمان‌ها و ارگان‌های بین‌المللی غیردولتی و این امر شرکت‌ها را در یک مشارکت خصوصی-عمومی دخیل می‌کند. چنانچه مفهوم مرزبندی‌های قانونی رنگ می‌بازد، نقش شرکت‌های چندملیتی به عنوان تابعان جدید حقوق بین‌الملل پررنگ‌تر می‌شود.

با ظهور سازمان‌های مردم نهاد فرا سرزمینی، شرکت‌های چندملیتی و نهادهای بین‌المللی غیردولتی به عنوان بازیگران جدید عرصه بین‌الملل، اقتدار و قدرت مطلق دولت‌ها رو به افول می‌گذارد. دولت‌ها با وجود اینکه همچنان قوی‌ترین بازیگران این عرصه هستند لکن دیگر یگانه منبع اقتدار و حاکمیت سیاسی و تابعان صرف حقوق بین‌الملل نیستند. این واقعیت انکارناپذیر است که حاکمیت سیاسی خصوصی (غیر دولت‌محور) به منصفه ظهور رسیده است (Hall & Biersteker, 2002). نهادهای خصوصی و غیردولتی از جمله شرکت‌های چندملیتی اکنون حائز قدرت سیاسی هستند و می‌توانند قدرت تصمیم‌گیری‌شان را اعمال کنند. در واقع این نهادها به لحاظ جغرافیایی چند وجهی و چند مقیاسی هستند و نهادها و اشخاص واقع در قلمرو حاکمیت‌های مختلف را به طور مستقیم با یکدیگر مرتبط می‌نمایند. به این جهت است که این نهادها واجد خصیصه فراملی هستند. مداخله در تصمیم‌گیری و موضع تعیین‌کننده‌ای که اکنون توسط شرکت‌های چندملیتی اتخاذ شده است تا پیش از این منحصرأ در اختیار دولت‌ها بوده (Cutler, Haufler & Porter, 1999).

۳. تکلیف به موازات برخورداری از قدرت

شرکت‌های چندملیتی به بازیگران مهم، قدرتمند و تأثیرگذار سیستم سیاسی بین‌المللی تبدیل شده‌اند که دست به وضع استانداردهای جدید می‌زنند، کالاهای مورد نیاز عمومی

را تأمین می‌کنند و در مذاکرات مشارکت دارند. دارا شدن چنین سطحی از قدرت و اعتبار تکالیفی را نیز به این نهاد بار می‌کند از جمله تکلیف رعایت حقوق بشر، به عبارتی دیگر فقط دولت‌ها و نمایندگانشان مسئول رعایت حقوق بشر و جلوگیری از نقض آن نیستند بلکه ظهور قدرت سیاسی و اجتماعی شرکت‌های چندملیتی این تکلیف را به آن‌ها نیز بار نموده است (Muchlinski, 2001: 57).

شرکت‌های چندملیتی در حال حاضر نقش دولت ماندی در زمینه اخذ تصمیمات اساسی در رابطه با رفاه عمومی و اصول اجتماعی دارند (Valente & Crane, 2010).

ما در سطوح اولیه این گذار فراملی قرار داریم و هنوز نسبت به پیامد این گذار بر شرکت‌های چندملیتی نمی‌توان نظر قاطعانه‌ای اعلام نمود. تا پیش از این شرکت‌های چندملیتی موضوع حقوق بین‌الملل بودند و نه تابع آن، تمام شعب فرعی این شرکت‌ها در قلمرو سرزمینی حاکمیت‌ها قرار داشت و تحت سلطه قانونی آن حاکمیت حقوق و تکالیف آن شرکت تعیین می‌گردید. در واقع از آن جهت شرکت‌های چندملیتی را موضوع^۱ حقوق بین‌الملل تلقی می‌کنیم که تمام مقررات بین‌المللی به صورت غیرمستقیم و به واسطه قانون ملی کشور محل وقوع شرکت چندملیتی بر آن اعمال می‌شود (Ruggie 2010). در نظم پسا وستفالیایی نهادهای بین‌المللی و دولت‌ها به تنهایی توانایی قانونمند کردن اقتصاد جهانی و همچنین تأمین کالاهای عمومی را ندارند، در واقع یک فرایند چند جانبه، شامل دولت‌ها، شرکت‌های تجاری، سازمان‌های بین‌المللی و گروه‌های منبعث از جامعه مدنی برای ایجاد یک حکمرانی مؤثر مورد نیاز است (Scherer & Palazzo, 2009).

دولت‌ها به عنوان بازیگران حقوق بین‌الملل وظیفه حراست از حقوق بشر و جلوگیری از نقض آن در قلمرو حاکمیتی خود را برعهده دارند، چه اینکه این نقض به واسطه اعمال خودشان باشد و چه به واسطه اعمال ثالث تحت حاکمیت آنها، در واقع آن‌ها وظیفه جلوگیری از نقض حقوق بشر به واسطه اعمال ثالث از جمله شرکت‌های تجاری را نیز به عهده دارند. در عصر حاضر مسئولیت اصلی رعایت و تضمین حقوق بشر و محیط زیست دیگر صرفاً بر عهده دولت‌ها نیست بلکه این وظیفه به شرکت‌های چندملیتی نیز

¹ Object

محول شده است. با توجه به اینکه نقش شرکت‌های چندملیتی در نقض حقوق بشر و حقوق محیط زیست اغلب بیشتر از دولت‌هاست به همین دلیل امروزه با سپری شدن دوران «احترام به حقوق بشر» ضرورت دارد که شرکت‌های چندملیتی رعایت حقوق بشر را تضمین کنند. در واقع، شرکت‌های چندملیتی که از اقلیم، آب، هوا، زمین و سایر منابع کشور میزبان بهره‌مند هستند، باید اقداماتی را برای توسعه اجتماعی جامعه میزبان انجام دهند. مسئولیت شرکت‌های چندملیتی در توسعه اجتماعی دولت میزبان به عنوان مسئولیت اجتماعی شرکت‌های چندملیتی^۱ شناخته می‌شود. این مسئولیت که شامل تعهد به تضمین حقوق بشر است، ریشه در اصولی مانند حق توسعه، الزام به انتقال فناوری، اصل رفتار منصفانه و توسعه دارد (Ziaee & Lotfi Gamasaie, 2021).

با تصویب میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سال ۱۹۶۶ دولت‌ها در رعایت و تضمین حقوق بشر تعهداتی را پذیرفتند. همچنین معاهدات متعددی، تعهدات زیست محیطی برای دولت‌ها ایجاد نمودند. در این میان بازیگران غیردولتی نیز در نقض حقوق بشر و حقوق محیط زیست نقش بسزایی داشتند. همچنین فجایع ناشی از فعالیت شرکت‌های چندملیتی در نقض حقوق بشر و محیط زیست موجب توجه جامعه بین‌المللی به این بازیگران گردید.

با این حال در سال‌های اخیر جریانی برای طرح مسئولیت شرکت‌های چندملیتی در تضمین حقوق بشر و محیط زیست و توسعه دولت میزبان ایجاد در سطح حقوق نرم آغاز شده است و در مواردی جلوه الزام‌آور نیز به خود گرفته است. در این رابطه سازمان بین‌المللی کار، کمیسیون همکاری و توسعه اقتصادی و کمیسیون اروپایی پیشگام بوده‌اند. امروزه شرکت‌ها تحت تأثیر افکار عمومی، ناگزیر شدند برخی از مسئولیت‌های اجتماعی را برای توسعه و ارتقای زیرساخت‌های حقوق بشر و حقوق محیط زیست بر عهده بگیرند و اکنون تعداد زیادی از شرکت‌ها در دنیا وجود دارند که حرکت در جهت رعایت این مسئولیت مهم را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داده و باعث رضایتمندی اجتماعی در جوامع میزبان و همچنین در عرصه بین‌المللی شده‌اند.

^۱ TCSR

۴. مشارکت شرکت‌های چندملیتی در حکمرانی چندعاملی رژیم پساوستفالیایی

گذار از سیستم بین‌المللی به سیستم فراملی منتج به اتکای فزاینده به فرایند حکمرانی چند عاملی گردیده است. شرکت‌های چند ملیتی تمایل بسیاری برای اتخاذ نقش فعال در رژیم مختلط عمومی-خصوصی نوین از خود بروز می‌دهند. در این فرایند راه‌حلهایی از جنس قانون نرم برای مشکلات بین‌المللی به واسطه توسعه استاندارد و هنجارها و همچنین تأمین کالاهای عمومی و اجرا نمودن توافقات بین‌المللی ارائه و به کار بسته می‌شود. از جمله مصادیق این مشارکت در رژیم مختلط عمومی-خصوصی، شورای نظارت بر جنگل^۱ و همچنین اصول داوطلبانه امنیت و حقوق بشر^۲ است.

شورای نظارت بر جنگل یک سازمان بین‌المللی غیرانتفاعی است که در سال ۱۹۹۳ تأسیس شده است و مدیریت مسئولانه جنگل‌های جهان را از طریق صدور گواهینامه چوب ترویج می‌کند. این نمونه‌ای از یک برنامه صدور گواهینامه مبتنی بر بازار است که به عنوان یک سیاست زیست محیطی فراملی استفاده می‌شود. مأموریت اعلام شده این نهاد ترویج مدیریت مناسب زیست محیطی، اجتماعی سودمند و اقتصادی جنگل‌های جهان^۳ است. این سازمان ادعا می‌کند که جنگل‌هایی که مطابق با استانداردهای آن مدیریت می‌شوند، مزایایی را هم برای جوامع محلی و هم برای جوامع گسترده‌تر ارائه می‌کنند و گفته می‌شود که این مزایا شامل هوا و آب پاک‌تر و کمک به کاهش اثرات تغییرات آب و هوایی می‌شود. به طور مستقیم یا غیرمستقیم، این نهاد به موضوعاتی مانند قطع غیرقانونی درختان، جنگل‌زدایی و گرم شدن زمین می‌پردازد و برخی

^۱ Forest Stewardship Council (FSC)

^۲ Voluntary Principles on Security and Human Rights

اصول داوطلبانه امنیت و حقوق بشر تلاشی مشترک از سوی دولت‌ها، شرکت‌های استخراج چندملیتی بزرگ و سازمان‌های غیردولتی برای ارائه راهنمایی به شرکت‌ها در مورد گام‌های ملموسی است که می‌توانند برای به حداقل رساندن خطر نقض حقوق بشر در جوامع واقع در نزدیکی سایت‌های استخراج انجام دهند. اسناد اصولی راهنمایی‌هایی را برای شرکت‌ها در توسعه شیوه‌هایی ارائه می‌دهد که ایمنی و امنیت عملیات آنها را حفظ می‌کند و در عین حال به حقوق بشر کسانی که با نیروهای امنیتی مرتبط با این عملیات در تماس هستند احترام می‌گذارد. این اصول در مورد ارزیابی ریسک، امنیت و امنیت عمومی، نقض حقوق بشر و تعامل بین شرکت‌ها و امنیت خصوصی و عمومی راهنمایی می‌کند.

اصول مکتوب بیانگر توافقی داوطلبانه بین شرکت‌های شرکت‌کننده، دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی در مورد اقداماتی است که شرکت‌ها باید انجام دهند تا اطمینان حاصل شود که اقدامات امنیتی آنها به حقوق بشر احترام می‌گذارد.

گزارش‌ها حاکی از تأثیرات مثبت بر توسعه اقتصادی، حفاظت از محیط زیست، کاهش فقر و توانمندسازی اجتماعی و سیاسی است (Lang, 2006: 28).

این قبیل مشارکت‌های عمومی-خصوصی شامل گونه‌ای ترکیبی و مختلط از حکمرانی است که در آن بازیگران غیردولتی به موازات دولت‌ها در تأمین کالاهای عمومی و اتخاذ عملکرد حکمرانی‌ای که سابقاً در اختیار انحصاری دولت‌ها قرار داشت همکاری می‌نمایند (Schaferhoff & Kaan, 2009). مفهوم حقوق بین‌الملل یحتمل در این گذار به واسطه نقش آفرینی و مشارکت بازیگران دولتی و غیردولتی در فرایند تقنین و اجرا دستخوش دگرگونی می‌گردید. در این گذار به نظم پساوستفالیایی تقید بی‌قید و شرط به باور حاکمیت‌های مرز محور و قلمرو گرایی در سیستم قانونی وستفالیایی به واسطه مسئله تعارض قوانین در معرض تشکیک قرار می‌گیرد. تلاش‌ها در جهت اعمال تحریم‌های یک‌جانبه ایالات متحده آمریکا علیه کشورهای جهان سوم و قوانین ضد انحصار بهترین مصادیق اثبات این امر هستند. شرکت‌های چندملیتی ناچارند در هر دو فضای قلمرو محور و غیر قلمرو محور اقتصاد جهان به صورت همزمان فعالیت کنند (Bartlett & Ghoshal, 1987: 82). شرکت‌های چندملیتی هم اکنون برای اینکه بتوانند در یک کانتکست فراملی و غیر مرز محور به حیات و فعالیت خود ادامه دهند به یک استراتژی نیاز دارند، استراتژی‌ای که در آن شرکت‌ها بازیگرانی واجد قدرت سیاسی هستند و تکالیف و مقررات متناظری نیز به عهده دارند.

۵. دگرگونی نقش آفرینی انحصاری دولت‌ها و ایجاد مسئولیت‌های سیاسی شرکت‌های چندملیتی

در طول دهه‌های گذشته شرکت‌های چندملیتی درگیر فعالیت‌هایی شده‌اند که به طور سنتی به عنوان فعالیت‌های دولتی در نظر گرفته می‌شود (Margolis & Walsh, 2003; Matten & Crane, 2005). آن‌ها درگیر بهداشت عمومی، آموزش، امنیت اجتماعی و حمایت از حقوق بشر هستند در حالی که اغلب در کشورهای فعالیت می‌کنند که سازمان‌های دولتی متولی این امور در این زمینه ضعیف عمل نموده‌اند. و بدین طریق کدهای اخلاقی را تعریف و تعیین نموده و با فرایند خود تنظیمی، شکاف‌ها و خلأ جهانی موجود در زمینه مقررات قانونی را برطرف می‌کنند. همچنین صلح و ثبات

اجتماعی را ترویج می‌نمایند (Kinley & Tadaki, 2004; Matten & Crane, 2005). در دهه‌های گذشته، بسیاری از شرکت‌های چندملیتی به ابتکارات اجتماعی و زیست‌محیطی پرداخته‌اند و نیز از فراخوان پیمان جهانی سازمان ملل برای مشارکت در خودتنظیمی پیروی کرده‌اند تا خلأ نظارتی که در نتیجه فرآیند جهانی‌سازی پدید آمده را پر کنند. در سطح جهانی، نه دولت ملی و نه نهادهای بین‌المللی به تنهایی قادر به تنظیم اقتصاد جهانی و تأمین کالاهای عمومی جهانی نیستند (Kaul et al., 2003). حکمرانی جهانی که به عنوان فرآیند تعریف و اجرای قوانین جهانی و ارائه کالاهای عمومی جهانی تلقی می‌شود، فرآیندی چند محوری و چندجانبه است که دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی، گروه‌های جامعه مدنی، سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های تجاری دانش و منابع آن را فراهم می‌کنند (Braithwaite & Drahos, 2000; Reinicke & Deng, 2000). برخلاف حکومت ملی که بر انحصار قدرت و ظرفیت اجرای مقررات بر بازیگران خصوصی در قلمرو ملی استوار است، حاکمیت جهانی بر مشارکت‌های داوطلبانه و مکانیسم‌های اجرایی ضعیف استوار است.

۶. جهانی شدن، نظم پساملی و چالش‌های جدید برای مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها جهانی شدن را می‌توان به عنوان فرآیند تشدید تعاملات اجتماعی فرامرزی به دلیل کاهش هزینه‌های اتصال مکان‌های دور از طریق ارتباطات و انتقال سرمایه، کالا و افراد تعریف کرد. این فرآیند منجر به وابستگی متقابل فراملی فزاینده بازیگران اقتصادی و اجتماعی، افزایش فرصت‌ها و ریسک‌ها و تشدید رقابت می‌شود (Beck, 2000; Giddens, 1990; Scherer & Palazzo, 2008). جهانی شدن توسط عواملی مانند تصمیم‌گیری‌های سیاسی (کاهش موانع تجارت، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، سرمایه و خدمات؛ خصوصی‌سازی و سیاست‌های مقررات زدایی)، پیشرفت‌های تکنولوژیکی (ارتباطات، رسانه‌ها، حمل‌ونقل) و تحولات سیاسی-اجتماعی (مهاجرت‌ها، گسترش دانش) شتاب می‌گیرد (Scholte, 2005; Cohen & Kennedy, 2000). در جریان فرآیند جهانی شدن، نظم جهانی وستفالیایی متزلزل می‌شود و نظم پساوستفالیایی ظهور می‌کند (Habermas, 2001). نظم وستفالیایی یا همان نظم دولت محور عمدتاً بر ظرفیت مقامات دولتی کشورهای مستقل با انحصار قدرت در قلمرو خود و فرهنگ‌های ملی کم

و بیش همگن استوار است که منجر به تثبیت نقش‌ها و انتظارات اجتماعی در جوامع منسجم می‌شود. در نظم پساملی، دولت در حال از دست دادن قدرت نظارتی خود است، زیرا بسیاری از تعاملات اجتماعی و اقتصادی در حال گسترش فراتر از محدوده صلاحیت‌های محدود سرزمینی و اجرایی آن هستند. در بسیاری از حوزه‌های سیاستی، دولت‌ها به طور فزاینده‌ای در تأمین کالاهای عمومی یا در حل مشکلات خارجی که علل و آثار فراملی دارند، شکست می‌خورند (Beck, 2000).

با توجه به پیدایش هویت‌های جدید، گسترش فردگرایی و جابجایی و مهاجرت افراد با ریشه‌های مختلف، همگنی فرهنگ‌های ملی به تدریج با جوامع چند فرهنگی جدید با کثرت‌گرایی جایگزین می‌شود. ارزش‌ها و سبک‌های زندگی ناهمگون ارزش‌های سنتی، نگرش‌ها و شیوه‌های اجتماعی که زمانی بدیهی تلقی می‌شدند، قطعیت خود را از دست می‌دهند. در نتیجه محیط شرکتی متشکل از کثرت‌گرایی فرهنگ‌ها و ارزش‌ها و ناهمگونی فزاینده انتظارات اجتماعی است. سازمان‌های بین‌المللی، گروه‌های جامعه مدنی و کسب‌وکارهای خصوصی، با همکاری سازمان‌های دولتی یا بدون حمایت آن‌ها، شروع به مشارکت داوطلبانه از طریق تخصیص منابع یا خدمات تخصصی برای پر کردن شکاف‌ها در مقررات جهانی و حل مشکلات جهانی کالاهای عمومی کرده‌اند (Draho & Braithwaite, 2000). در همان زمان، سازمان‌های غیردولتی شروع به هدف قرار دادن شرکت‌های تجاری برای پاسخگویی بیشتر به نگرانی‌های اجتماعی و زیست‌محیطی نموده‌اند. بسیاری از شرکت‌های تجاری به منظور رفع شکاف‌ها در مقررات، شروع به جبران نقص‌های حاکمیت ملی با مشارکت داوطلبانه در خود تنظیمی و از طریق تولید کالاهای عمومی کرده‌اند.

۷. چالش تنظیم مقررات شرکت‌های چندملیتی

شرکت‌های چند ملیتی تا حد زیادی در خلأ قانونی فعالیت می‌کنند، زیرا قوانین ملی فراتر از قلمرو ملی قابل اجرا نیستند و قوانین بین‌المللی هیچ تعهد قانونی مستقیمی را بر شرکت‌ها تحمیل نمی‌کند. حقوق بین‌الملل روابط بین دولت‌ها را تنظیم می‌کند و این تأثیر چندانی بر رفتار نهادهای خصوصی ندارد (Aust, 2005). برای تنظیم شرکت‌های چندملیتی، رویکرد دولت محور دیگر کافی نیست. به همین دلیل در مطالعات حقوقی

برخی از محققان پیشنهاد کرده‌اند که قوانین بین‌الملل را نه تنها برای بازیگران دولتی، بلکه برای بازیگران شرکتی نیز اتخاذ کنند (Dine, 2005؛ Kinley & Tadaki, 2004؛ Muchlinski, 2007؛ Vagts, 2003؛ Weissbrodt & Kruger, 2003؛ Zerk, 2006) کالتر اشاره می‌کند که «پیامدهای رفتار با شرکت‌ها، مانند افراد، به‌عنوان ایزه و نه به‌عنوان سوژه، از نظر تجربی و هنجاری عمیقاً نگران‌کننده است. وقتی فعالیت شرکت‌های تجاری را مرور می‌کنیم، مشخص می‌شود که اگرچه ممکن است آن‌ها موضوع قانون باشند، اما در واقع به‌عنوان موضوع عمل می‌کنند.» شرکت‌های چندملیتی در قالب نهادهایی واجد وظایف و حقوق اکنون بخشی از فرآیند حاکمیت هستند (Cutle & Claire, 2001).

۸. تنظیم مقررات شرکت‌های چندملیتی در چارچوب حقوق بین‌الملل

نقش حقوق بین‌الملل در رابطه با شرکت‌های چندملیتی در درجه اول تعریف حقوق و تعهدات دولت با توجه به موضوعات سرمایه‌گذاری حقوق بین‌الملل بوده است. حقوق بین‌الملل برای تنظیم صلاحیت دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی و حمایت دیپلماتیک آن‌ها از طریق معاهدات ابزارهایی را برای کشورها فراهم نموده است که از طریق آن شرایط سرمایه‌گذاری برای شرکت‌های چندملیتی هماهنگ و تقویت شود (Fleur, 1944). ایده اقتدار سیاسی تمایز لیبرالی بین حوزه عمومی و خصوصی را زیر سؤال می‌برد. در نظام وستفالیایی، دولت به‌عنوان محل اقتدار سیاسی و قانونی و بازار خودتنظیمی به‌عنوان یک عرصه غیرسیاسی برای روابط اقتصادی خصوصی تلقی می‌شد (همان). این دیگر تصویر معقولی از واقعیت نیست زیرا شرکت‌های چندملیتی - و همچنین سازمان‌های غیردولتی و سازمان‌های بین‌المللی - در حال تبدیل شدن به بخشی از یک سیستم ترکیبی فراملیتی حکمرانی هستند. تحول فراملی و تأثیر آن بر نقش و تعریف شرکت‌های چندملیتی، مسائل استراتژیک عمیقی را برای شرکت ایجاد می‌کند. در حالی که استراتژی‌های غیربازاری یا سیاسی برای مدتی بخشی از ادبیات تجارت بین‌الملل بوده‌اند، سیاست‌های فراملی - مفاهیم شرکت به‌عنوان موضوع - باید مستقیماً در استراتژی اصلی شرکت چندملیتی گنجانده شود (Boddewyn & Brewer 1994).



جهان به سرعت در حال تغییر است و نگرانی‌ها در مورد تأثیرات اجتماعی و زیست محیطی مسئله جهانی شدن مطالبات جدیدی از حقوق بین‌الملل مطرح می‌نماید که ما را با این سؤال‌ها روبرو می‌کند که آیا حقوق بین‌المللی می‌تواند به این مطالبات پاسخ مقتضی دهد؟ آیا قوانین بین‌المللی چارچوب مناسبی برای تنظیم تأثیرات اجتماعی و زیست محیطی در مقیاس چندملیتی و جهانی فراهم می‌نماید؟ پاسخ را باید در ظهور یک نظم نوین حقوقی تحت عنوان حقوق فراملی بررسی نمود.

۹. ظهور حقوق فراملی و تبیین جایگاه آن در تنظیم مقررات شرکت‌های چندملیتی

حقوق فراملی^۱ عنوان کتاب پروفیسور فیلیپ جساپ در سال ۱۹۶۵ است، وی به تعریف اصطلاح قانون فراملی پرداخته و آن را این‌گونه معرفی نموده است: حقوق فراملی تنظیم کننده تمام اعمال یا رویدادهایی است که فراتر از مرزهای ملی رقم می‌خورند و شامل حقوق ملی و بین‌المللی و آن دسته از قوانینی است که در هیچ یک از این دو دسته‌بندی به طور کامل نمی‌گنجند. نیاز به چنین رویکردی، همان‌طور که جساپ بیان می‌دارد، ناشی از ناتوانی حقوق بین‌المللی سنتی در کنار آمدن با ماهیت پیچیده و وابسته به روابط بین‌المللی مدرن است. جساپ بیان می‌کند: استفاده از حقوق فراملی، یک منبع غنی از قوانینی را برای اعمال در زمان مناسب فراهم می‌کند. با توجه به این نکته که در ادبیات حقوقی فارسی، واژه حقوق فراملی معادل حقوق عرفی بازرگانی بین‌المللی یا همان لکس مرکاتوریا به کار گرفته شده و از آن جهت که مقصود نگارنده از اصطلاح "فراملی"^۲ مبحثی متفاوت از قواعد عرفی تجارت بین‌الملل می‌باشد، لذا با استناد به ترجمه تحت الفظی پیشوند "Trans" از واژه "فراملی" برای تعریف حوزه مربوطه استفاده شده است. (Boddeyn & Brewer 1994: 12).

حقوق فراملی اصطلاحی است که نشانگر روابط حقوقی جدید، رژیم‌ها، دکترین‌ها و سیستم‌هایی باشد که نه در ظرف حقوق ملی می‌گنجند و نه کاملاً توسط حقوق بین‌الملل پوشش داده می‌شوند. این شاخه از حقوق شامل قوانینی است که اقدامات یا رویدادهایی را که فراتر از مرزهای ملی واقع می‌شوند را تنظیم می‌کند و شامل حقوق بین‌الملل عمومی و خصوصی و همچنین آن دسته از قوانینی است که به شکل کامل و

^۱ Transnational law

^۲ transnational

جامع در این دسته‌بندی‌های استاندارد جای نمی‌گیرند. این اصطلاح به معنای توسعه صلاحیت قضایی ورای مرزهای ملی است به گونه‌ای که اشخاص، نهادها و سازمان‌ها را به شکل غیرمستقیم تحت تأثیر قواعدی قرار می‌دهد که ورای مرزهای ملی آن‌ها تصویب شده‌اند و یا توسط مقامات صلاحیت‌دار خارجی اعتبار یافته و یا تفسیر گشته‌اند. همچنین گاهی مبین آن دسته از قواعدی است که توسط هیچ یک از نهادهای قانونی ملی و یا نهادها و ابزارهای قانونی بین‌المللی تضمین نشده‌اند. گاهی نیز نمایانگر خلأ آن مقرراتی است که به شکل اکمل ایجاد نشده‌اند در عین حال نیاز به ایجاد آن‌ها علی‌الخصوص در روابط و معاملات فرامرزی به شکل ملموس‌تری احساس می‌شود. حقوق فراملی نمایانگر ترکیبی از قوانین داخلی و بین‌المللی است که اهمیت روزافزونی در زندگی ما به خود گرفته است. استفاده از پیشوند (ترا) ملی نشانگر این است که ما با پدیده‌ای حقوقی مواجه هستیم که به نوعی حوزه‌ای فراتر از مرزهای ملی را تحت سیطره قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر، شامل مواردی می‌باشد که مربوط به موقعیت‌های صرفاً داخلی، نیستند با این حال دلیل اینکه از اصطلاح (بین‌المللی) که بیانگر قانون حاکم بر محدوده خارج از حقوق ملی است استفاده نمی‌کنیم این است که، اصطلاح "حقوق بین‌الملل عمومی" به تنهایی یک قانون خاص را توصیف می‌کند که بین دولت‌ها اعمال می‌شود و کشورها بازیگران اصلی آن هستند در صورتی که "حقوق فراملی" هم از حقوق داخلی و هم بین‌المللی قابل تشخیص و متمایز است و می‌توان فرض کرد که هر دو را شامل می‌شود (Kaul et al., 2003:4).

زمانی که فیلیپ جساپ برای اولین بار در مورد حقوق فراملی صحبت کرد، هنوز بحث‌های آکادمیک در مورد جهانی شدن آغاز نشده بود. به نظر می‌رسد که حقوق فراملی، با جهانی شدن مرتبط و در کنار آن در حال توسعه است. با این حال، حقوق فراملی و جایگاه آن در مباحث آکادمیک همچنان مورد بحث است. در چارچوب این مشارکت، جهانی‌سازی به‌عنوان کاتالیزوری عمل می‌کند که شیوه نگرش به قانون را در سطح ملی و بین‌المللی دگرگون کرده و به این ترتیب زمینه‌ای را فراهم می‌کند که از طریق آن می‌توان حقوق فراملی را درک و مفهوم‌سازی کرد. از طریق جهانی‌سازی، بازیگران متعددی در صحنه بین‌المللی ظهور کرده و اشکال جدیدی از مقررات فراتر از

دولت در حال ظهور می‌باشد. جهانی شدن فرایند ایجاد و انتشار هنجارها در سطح جهانی در حوزه‌های مختلف حقوقی است. در مقابل، مفهوم حقوق فراملی شامل هنجارهای قانونی است که از ورای مرزهای حاکمیتی و قانونی عبور می‌کند بنابراین برای موضوعات مستقر در بیش از یک حوزه قضایی اعمال می‌شود که ممکن است حائز ماهیت جهانی باشد یا نباشد. شکل‌گیری حقوق ماهوی توسط بازیگران خصوصی که اثر آن‌ها فراتر از مرزها اعمال می‌شود، ظهور رویکردهای مشترک قضات و قانون‌گذاران ملی به موضوعات حقوقی و مقرراتی فرامرزی و نه (صرفاً) ملی در نتیجه گفتگوهای فرا قضایی و فرا دولتی نمونه‌هایی از فراملی‌سازی قانون است.

بیشتر مطالعات حقوقی که از اصطلاح حقوق فراملی استفاده می‌کنند به قانونی اشاره دارد که رویدادها و فعالیت‌های فراملی را هدف قرار می‌دهد، یعنی موقعیت‌های فراملی که بیش از یک حوزه قضایی ملی را شامل می‌شود. مفهوم قانون فراملی به عنوان جریان هنجارهای حقوقی بر تولید فراملی هنجارهای قانونی و مهاجرت آن‌ها به آن سوی مرزها متمرکز است، صرف نظر از اینکه آن‌ها به فعالیت‌های فراملی می‌پردازند یا صرفاً ملی. این مفهوم شامل هنجارهای حقوقی است که ماهوی و مختص زمینه‌های حقوقی مجزا هستند و نه فقط اصول کلی صلاحیت قضایی و تعارض قوانین و نه تنها قوانینی که برای معاملات تجاری فرامرزی اعمال می‌شود. به عبارت دیگر، این مفهوم از حقوق فراملی به طور جامع شامل حقوق بین‌الملل عمومی و خصوصی (با تمرکز سنتی مبتنی بر دولت) و همچنین حقوق جهانی (با اهداف جهانی آن) می‌شود (Fleur, 1944: 38)..

از زمان سخنرانی اصلی جساپ در سال ۱۹۵۶، حقوق فراملی به عنوان یک حوزه و روش حقوقی پرچالش که مستعد تأثیرگذاری بر بسیاری از زمینه‌های سنتی علم حقوق است، دانشمندان حقوق را مجذوب خود کرده است. شرکت‌های چندملیتی نیز موقعیت خود را به عنوان بازیگران مهم در عرصه‌های بین‌المللی و اقتصادی بهبود بخشیدند و توانسته‌اند بازارها و حوزه‌های قضایی را تحت تأثیر قرار دهند. این دو زمینه تحقیقات حقوقی معاصر در یک رویکرد حاکمیت شرکتی جالب آمیخته شدند و نقش دوگانه شرکت‌های چندملیتی را به عنوان موضوع و واضع مقررات فراملی آشکار کردند (Lang, 2006: 23).. در چارچوب حاکمیت حقوق فراملی، از اهمیت مرزها و قلمرو قانونی

کاسته شده است، مرز بین حوزه عمومی و خصوصی محو شده و اقتدار سیاسی خصوصی به یک واقعیت تبدیل شده است. شرکت‌های چند ملیتی به طور فزاینده‌ای هم موضوع و هم واضع حقوق هستند، وظایفی دارند و از حقوق برخوردار بوده و به طور فزاینده‌ای بخشی از یک رژیم حکمرانی ترکیبی و فراملی تلقی می‌شوند. این بستر غیر سرزمینی تازه در حال ظهور مستلزم آن است که فشارها برای حکمرانی جهانی به چارچوب پاسخگویی - یکپارچه‌سازی اضافه شود. بسیاری از شرکت‌های چند ملیتی اکنون باید به الزامات ارضی و غیرسرزمینی پاسخ استراتژیک دهند. این بعد جدید نشان‌دهنده میزانی است که مسئولیت‌های «عمومی» بر شرکت‌ها تحمیل می‌شود (مانند تأمین کالاهای عمومی)، اعمال اختیارات سیاسی خصوصی، یا گنجاندن در رژیم‌های حکمرانی فراملی. حاکمیت شرکتی در سیستم حقوق فراملی، با استفاده از ابزار حقوق نرم به عنوان مدل نظارتی جهانی و با تأکید بر دستورالعمل‌های سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۱ برای شرکت‌های چند ملیتی و اصول راهنمای سازمان ملل در تجارت و حقوق بشر، اعمال تأثیر می‌نماید. اگرچه این دستورالعمل‌ها به عنوان ابزاری داوطلبانه در نظر گرفته می‌شوند، اما حاوی مقررات خاصی هستند که طبق قوانین داخلی و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، در هر مورد منعکس کننده ماهیت پیشنهادی است. شرکت‌های چند ملیتی در مقام موضوع قانون فراملی، بازیگران فرآیند قوانین در چندین مجمع هستند که بر کار دولت‌های ملی، سازمان‌های بین‌المللی و سیاست‌های بین‌المللی تأثیر می‌گذارند. همزمان با ایجاد چارچوب حاکمیت شرکتی در سطح فراملی، مسئله پاسخگویی شرکت‌های چند ملیتی مطرح می‌شود اجرای استانداردهای مسئولیت شرکت‌ها عمدتاً مبتنی بر یک سیستم اخلاقی است، جایی که تصمیم‌گیری آگاهانه و نظارت بر قوانین سیستم‌های حاکمیت خصوصی تأثیر می‌گذارد (Lang, 2006: 6)..

حقوق فراملی، به عنوان یک زمینه گفتمان و عملکرد نوپا، اخیراً به عنوان شکل جدیدی از خود تنظیمی توصیف شده است و به عنوان چارچوبی که می‌تواند شرکت‌ها را از فشارهای دولتی رها کند ظهور یافته است با این حال، جنبش حقوق فراملی مسائل حاکمیتی گسترده‌تری را با جهانی شدن مطرح می‌کند و با اشکال جدیدی از مشارکت

^۱Organisation For Economic Co-Operation And Development, OECD

تجاری در حکمرانی جدید و بازار همراه است. این روندهای اخیر فرصت‌های جدیدی را برای دولت‌ها ایجاد می‌کند تا رفتارهای شرکتی را از طریق حقوق فراملی تنظیم کنند و همچنین حقوق فراملی را برای اهداف حاکمیتی به کار گیرند. مقررات جهانی حاکمیت شرکتی عمدتاً توسط ابزارهای قانون نرم شکل می‌گیرد از جمله دستورالعمل OECD برای شرکت‌های چندملیتی و اصول راهنمای سازمان ملل در زمینه تجارت و حقوق بشر اما فقدان جنبه الزام‌آوری در این دستورالعمل‌ها چارچوب توانمندی برای قاعده‌مند نمودن این شرکت‌ها ایجاد نمی‌کند (Kaul et al., 2003: 18).

حقوق فراملی تغییری در مدل حکمرانی جهانی، از حکمرانی عمومی سنتی به شکل خصوصی حکومت را ایجاد می‌کند. چنین تغییری را می‌توان به ویژه در عملکرد شرکت‌های چند ملیتی و شکل‌گیری سیستم حاکمیت خصوصی آن‌ها شناسایی کرد. در این چشم‌انداز، این شرکت‌ها ممکن است نقشی دوگانه داشته باشند بدین ترتیب که به عنوان موضوع و واضع قانون فراملی قرار گیرند. قوانین فراملی ابزارهای مورد نیاز را در اختیار جامعه حقوقی قرار می‌دهد تا به تأثیرات نقش شرکت‌های چندملیتی بر جنبه‌های حاکمیت شرکتی رسیدگی کند. الگوی حکمرانی پیش بینی شده توسط جامعه با توجه به توانایی شرکت‌های چندملیتی برای ایجاد روابط فرامرزی فراتر از کنترل قضایی دولتی و اهمیت دستیابی به اقتصاد پایدار، موضوعات حاکمیت شرکتی را برجسته می‌نماید. تئوری حقوق فراملی بر اعمال و رویدادهای فراتر از مرزهای ملی تأثیر می‌گذارد که در قالب روابط فرامرزی بین عوامل دولتی و غیردولتی تحقق می‌یابد. در جامعه معاصر، انقیاد سنتی حوزه خصوصی به حکمرانی مشروع دولت‌ها به مجموعه‌ای افقی از دستورات حکومتی دولتی و غیردولتی تبدیل شد. در واقع، فرآیند جهانی‌سازی بر حاکمیت مقررات عمومی و رژیم‌های حاکمیت نظارتی خصوصی فراملی (هنجار سازی خصوصی) تأثیر گذاشته و باعث ایجاد تغییراتی در دولت رفاه غربی شد که بر مفاهیم سنتی اقتدار قانونی، مشروعیت و تنظیم عمومی اقتصاد تأثیر دارد.

نتیجه‌گیری

شرکت‌های چندملیتی مرکز سیستم‌های حکمرانی فوق‌العاده و پیچیده‌ای هستند که خارج از دولت و سازمان‌های عمومی بین‌المللی و فراتر از چارچوب مشروعیت مرسوم

اشکال قوانین سخت داخلی یا بین‌المللی در حال توسعه هستند و نقش رو به کاهش دولت‌ها در تنظیم مقررات را برجسته می‌کند و سطح مشخصی از خصوصی‌سازی فعالیت‌های دولت را با تغییر «از دولت به حکومت» ایجاد می‌کنند. سازمان‌های عمومی، علیرغم قوانین سخت موجود (اعم از داخلی یا بین‌المللی) ارزش‌های جهانی را به‌عنوان مبنای مدل حاکمیت خصوصی مورد استفاده قرار می‌دهند که اگرچه تحت تأثیر نهادهای فراملی است، اما وابسته به نظام قوانین سنتی نیست. در جریان فرآیند جهانی شدن، نظم جهانی وستفالیایی متزلزل می‌شود و نظم پساوستفالیایی ظهور می‌کند. در نظم پساملی، دولت در حال از دست دادن قدرت نظارتی خود است، زیرا بسیاری از تعاملات اجتماعی و اقتصادی در حال گسترش فراتر از محدوده صلاحیت‌های محدود سرزمینی و اجرایی آن هستند. در بسیاری از حوزه‌های سیاستی، دولت‌ها به طور فزاینده‌ای در تأمین کالاهای عمومی یا در حل مشکلات خارجی که علل و آثار فراملی دارند، شکست می‌خورند. شرکت‌های چندملیتی هم تابع این نظم نوین محسوب می‌شوند و هم در شکل‌گیری آن مشارکت می‌نمایند. استراتژی موجود باید بازتعریف شود تا زمینه‌ای فرا سرزمینی را مهیا کند که در آن شرکت‌ها به‌عنوان بازیگران در فرآیند سیاسی بین‌المللی عمل کنند. بسیاری از شرکت‌های چندملیتی شروع به پذیرفتن مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی فراتر از الزامات قانونی نموده و خلأ نظارتی موجود در حاکمیت جهانی را پر کرده‌اند. گاهی اوقات قوانین فراملی شامل قواعدی می‌شود که در مورد شرکت‌های چندملیتی اعمال می‌شود، مواردی که در آن‌ها شرکت‌ها موضوع فرآیند قانون‌گذاری هستند، به‌عنوان مثال هنگامی که سازمان‌های بین‌المللی اسناد قانون نرم را منتشر می‌کنند در واقع شرکت‌های چندملیتی را هدف چارچوب نظارتی پیشنهادی قرار می‌دهند. در حالی که این شرکت‌ها تابع هنجارها هستند، بازیگران این فرآیند نیز هستند بدین شکل که همزمان به‌عنوان قانون‌گذار عمل می‌کنند و نه تنها در سازمان درونی خود بلکه برای اشخاص ثالث نیز قدرت دارند. سیستم‌های خودکفای خصوصی توسط شرکت‌های چندملیتی که تابع هنجارها هستند و تعامل آن با قانون نرم که از طریق چارچوب‌های جهانی با هدف حکمرانی خصوصی (به‌عنوان مثال در سازمان ملل) و حاکمیت خودمختار (مثلاً در OECD) شکل گرفته است، سیستم حاکمیت شرکتی

چندملیتی را تشکیل می‌دهد و این سیستم امکان تنظیم مقررات شرکت‌های چند ملیتی را در چارچوب قانون فراملی فراهم می‌آورد. قوانین فراملی زمینه مناسبی برای توسعه حاکمیت شرکتی و مسئولیت اجتماعی شرکتی در سرتاسر جهان است، جایی که شرکت‌های چندملیتی جایگاه مرکزی دارند. جایگاه شرکت‌های چندملیتی در این برهه تغییر یافته و نه تنها تابع این نظم حقوقی نوین قلمداد می‌شوند بلکه در فرایند تشکیل آن نقش خواهد داشت. تغییر از یک سیستم قانون‌گذاری دولتی به یک فرآیند تولید هنجارهای غیرمتمرکز و «چند سطحی» مستلزم تغییر در ماهیت هنجارهایی است که در آن تأکید بر پویایی توسعه قوانین، توسط هماهنگی و عملکردهای نظارتی است. علاوه بر این، سیستم‌های حاکمیت خصوصی همان ساختار اجرایی سیستم‌های حقوقی سنتی داخلی را تشکیل نمی‌دهند، بلکه یک سیستم رضایت محور را در برمی‌گیرند که در آن حاکمان از چارچوب قانونی سازمان‌دهی شده تبعیت می‌کنند.

منابع

- بناء نیاسری، ماشاءالله (۱۳۸۶)، "قواعد عمومی شرکت‌ها مطالعه‌ای برای اقتصادهای در حال گذار"، مجله تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۴۵.
- داراب پور، مهراب (۱۳۹۰)، مسئولیت خارج از قرارداد، انتشارات مجد، چاپ دوم.
- صلح‌چی، محمدعلی (۱۳۹۳)، "مسئولیت دولت در قبال نقض حقوق بین‌الملل بشر توسط شرکت‌های چندملیتی"، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال شانزدهم، شماره ۴۴.
- Aust, A. (2005). Handbook of international law. Cambridge: Cambridge University Press
- Bartlett C.A. & Ghoshal, S. (1987), Managing across borders: The transnational solution. Boston: Harvard Business School Press
- Beck. (2000), What Is Globalization, Cambridge polity
- Boddewyn, Jean, and Thomas Brewer. (1994), International Business and Political Behavior: New Theoretical Directions. Academy of Management Review
- Castell, M. (1996), The Rise of the Network Society, Cambridge, MA: Blackwell publishers.
- Cohen and Kennedy, (2000), Global sociology, Palgrave
- Cutler, A. Claire. (2001), Critical Reflections on the Westphalian Assumptions of International Law and Organization: A Crisis of Legitimacy. Review of International Studies
- Cutler, A.C., Haufler, V., & Porter, T. (1999), Private Authority and International Affairs. University Of New York Press.

- den Hond and de Bakker. (2007), Activists' Influence Tactics and Corporate Policies, *Business Communication Quarterly*, Volume 71, Issue 1
- Dine, J. (2005), *Companies, international trade and human rights*. Cambridge, UK: Cambridge University Press
- FLEUR E. JOHNS. (1994), The Invisibility of the Transnational Corporation: An Analysis of International Law and Legal Theory, *Melbourne University Law Review*, Vol. 19.
- Giddens. (1999), *Runaway World: How Globalization Is Reshaping Our Lives*, London, profile books
- Johns, F.(1994).The Invisibility of the Transnational Corporation: An Analysis of International Law and Legal Theory .Melbourne University Law Review
- Kaul et al., (2003), *Providing Global Public Goods: Managing Globalization*. Oxford: Oxford University Press
- Kinley & Tadaki, (2004); *From Talk to Walk: The Emergence of Human Rights Responsibilities for Corporations at International Law*, *Virginia Journal of International Law*, Vol. 44, No. 4, pp. 931-1023,
- Kobrin, Stephen J. (1998). Back to the Future: Neomedievalism and the Postmodern Digital World Economy. *Journal of International Affairs* 51 (2)
- Matten & Crane, (2005), *Corporate Citizenship: Toward An Extended Theoretical Conceptualization*, *The Academy of Management Review* 30(1)
- Muchlinski, P. T. (2007). *Multinational enterprises & the law*. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press.
- Muchlinski, P.T., (2001) . *Human Rights And multinationals: Is there a problem?* *International Affairs*
- Perlmutter, (1969)“The Tortuous Evolution of the Multinational Corporation,” *Columbia Journal of World Business*, Vol. 4
- Ruggie ,J.G. (2010) *The Protect, Respect & Remedy Framework :Implications for the ILO.International Labour conference ,Geneva.*
- Schaferhoff,S.C. ,&Kaan, C. (2009) *Transnational public-private partnership in international relations:Making sense of concepts,research frameworks,and results.International Studies Review.*451-474
- Scherer and Palazzo, 2008 *Corporate citizenship in a globalized world: introduction to the Handbook of Research on Global Corporate Citizenship*
- Scherer,A.G. & Palazzo,G.(2009), *The New Political Role of Business in a Globalized World–A Paradigm Shift in CSR and its Implications for the Firm, Governance, and Democracy,AIB Frontiers Conference ,Charleston,SC.*
- Scholte, (2005), *Defining Globalisation, The World Economy, Volume31, Issue11*
- Seyyed Yaser Ziaee, Mohsen Lotfi Gamasae, (2021) *Transnational Corporate Social Responsibility; Opportunities and Challenges, Journal of Legal Research: V 20, Issue 46, Summer*

- Vagts, D. F. (2003). The UN norms for transnational corporations. Leiden Journal of International Law
- Vagts, D.F. (1970) The Multinational Enterprise: A New Challenge for Transnational Law. Harvard Law Review, 739-792 .
- Valente, M. & Crane, A. (2010), Public responsibility and private enterprises in developing countries, California Management Review.
- Weissbrodt, D. & Kruger, M. (2003). Norms on the responsibilities of transnational corporations and other business enterprises with regard to human rights. The American Journal of International Law
- Zerk, J. A. (2006). Multinationals and corporate social responsibility. Limitations and opportunities in international law. Cambridge: Cambridge University Press